شنود مکالمات آیت‌الله صدوقی به روایت اسناد ساواک

۱۸

بیت شهید صدوقی مرکز اصلی نشر و توزیع اعلامیه

در مبارزات مردم در انقلاب اسلامی، هیچ رسانه‌ای در اختیار نیروهای مذهبی نبود. اطلاع‌رسانی افزون بر منبرهای مساجد و حسینیه‌ها، با توزیع و انتشار اعلامیه‌ها انجام می‌شد. اعلامیه‌ها یکی از اصلی‌ترین ابزار آگاهی‌بخشی انقلاب بودند و دارای عناوین متفاوتی بودند. بیت شریف آیت‌الله صدوقی(ره)، یکی از مراکز اصلی نشر اعلامیه و توزیع آن در شهرهای مختلف کشور بود. آیت‌الله صدوقی شخصا در نشر اعلامیه‌ها فعالیت می‌نمود:

«آیت‌الله جلیلی از کرمانشاه تماس گرفت و بعد از احوالپرسی، سوژه گفت: آن امانت‌ها رسید؟ (گمان کنم اعلامیه باشد).

جلیلی: خیر، توسط کی فرستاده‌اید؟

صدوقی: توسط آقای سیدابوالقاسم ابریشمی.

جلیلی: خیر، نرسیده است.

صدوقی: پس امروز من ازش بازخواست کنم، ببینم چی شده است و جواب را خدمت شما خواهم داد.»

«زن نجفی (مادر مجید) به رجبعلی گفت: مجید اعلامیه‌ای را که از پاریس خوانده شده است، می‌خواهد بدهند چاپ کنند. آیا لازم نیست که از حاجی آقا اجازه گرفته شود؟

رجبعلی: نمی‌دانم، ولی اعلامیه مال خود آقای خمینی هست.

خانم نجفی: ولی بپرسید خیلی بهتر است؛ شما بپرسید و بعد به آن بگویید.

نجفی داماد سوژه است و رئیس بانک می‌باشد و مجید پسر وی می‌باشد.»

با اوج‌گیری حرکت‌های گسترده مردمی در سراسر کشور، رژیم شاهنشاهی مجبور به عقب‌نشینی‌های تاکتیکی پی‌درپی، چون آزادسازی زندانیان سیاسی، ترمیم حقوق و مرخصی‌های کارگری، ایجاد خیمه‌شب بازی مخالف خوانی برخی از نمایندگان در مجلس شورای ملی و... شد.

این عوامفریبی‌ها، موجب شد امام‌خمینی(ره) در پاسخ به خبرنگار رادیو، تلویزیون سوئد، که سوال نمود:

«شاه با دکتر امینی وارد مذاکراتی شده است، که نشان می‌دهد حاضر به عقب‌نشینی‌ها و نرمش‌هایی می‌باشد. او زندانیان سیاسی را آزاد ساخته است. آیا حضرت آیت‌الله می‌توانند نقشی را برای شاه، در یک دولت با آزادی‌های بیشتر بپذیرند؟»

این‌گونه پاسخ دهد که:

«شاه مدتی است که مشغول اجرای نقشه‌ای است که ملت را فریب دهد؛ با اشخاصی مذاکره و عقب‌نشینی‌هایی کرده که برای فریب ملت است. اما ملت حاضر نیست که شاه باشد، هر قدر هم عقب‌نشینی کند. حرف قاطع با پشتیبانی ملت این است که شاه، با جنایت‌هایی که نسبت به ملت و کشور و خیانت‌هایی که تاکنون کرده است، قابل پذیرش نیست؛ نه خودش و نه سلسله‌اش، باید این سلسله منقرض شود! طرز حکومت با رفراندم تعیین می‌شود.»

و آیت‌الله صدوقی نیز در مکالمه‌ای که با مهدی مناقب، (نوه دختری خود) که از خارج از کشور تماس گرفته بود، داشت؛ وقتی از او شنید:

***«امام خمینی: شاه مدتی است که مشغول اجرای نقشه‌ای است که ملت را فریب دهد؛ با اشخاصی مذاکره و عقب‌نشینی‌هایی کرده که برای فریب ملت است. اما ملت حاضر نیست که شاه باشد، باید این سلسله منقرض شود!**

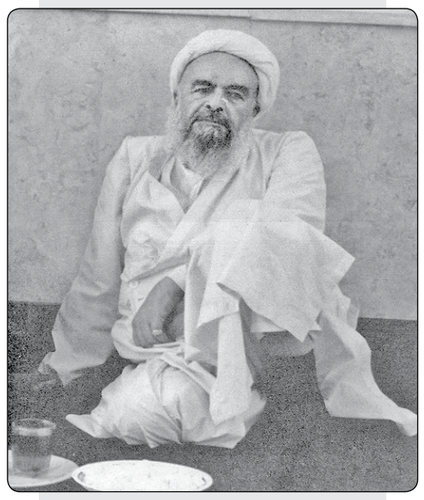

***اعلامیه‌ها یکی از اصلی‌ترین ابزار آگاهی‌بخشی انقلاب بودند و دارای عناوین متفاوتی بودند. بیت شریف آیت‌الله صدوقی(ره)، یکی از مراکز اصلی نشر اعلامیه و توزیع آن در شهرهای مختلف کشور بود.**

«مهدی بازرگان با روزنامه لوموند مصاحبه کرده و آن طوری که روزنامه لوموند نوشته بوده، این است که نوشته اطرافیان مهندس بازرگان گفته‌اند که آقای خمینی با دولت دکتر امینی سازش خواهند کرد.»

با صراحت پاسخ داد:

«تخیر، همچین چیزی نیست.»

شتاب گرفتن حرکت‌های دانشجویی و دانش‌آموزی موجب شد دبیران و معلمان که برخی از آنان خود مشوق دانش‌آموزان برای تعطیلی مدارس و برپایی تظاهرات خیابانی بودند، در خانه معلم یزد تجمع و قطعنامه‌ای ۱۵ ماده‌ای را صادر نمایند.

پس از این تجمع، مدیرکل آموزش و پرورش استان یزد، از آیت‌الله صدوقی(ره) برای حل مشکل معلمین زرتشتی، که تدریس آنان به دانش‌آموزان مسلمان مورد اعتراض قرار گرفته بود رهنمود خواسته و گفت:

«ما هر مشکلی داریم با شما تماس می‌گیریم، این آموزش و پرورش متعلق به جنابعالی است.»

آیت‌الله صدوقی برای ارج نهادن به اعتصاب معلمان، برنامه راهپیمایی روز ۱۴ آبان ماه را به شیوه زیر تنظیم نمود:

«بنا شده آقایان روحانیان و بازاریان بیایند مسجد و حرکت کنند، بروند استقبال فرهنگیان که از خانه معلم می‌آیند و آنجا به هم ملحق شوند.»

صفحه پاورقی

روزهای شنبه، دوشنبه و چهارشنبه منتشر می‌شود

تلفن: ۳۵۲۰۲۱۱۳ Research@kayhan.ir

ادوارد براون؛ جاسوس MI6 در پوشش «شرق‌شناس»

نامه یکی از عوامل انگلیس به پالمرستون:

اصول بابیت لاقیدی نسبت به خیر و شر است

سیدعلی محمد شیرازی که بود؟

سید علی محمد شیرازی در سال ۱۲۳۵ در شیراز به دنیا آمد و در شعبان ۱۲۶۶ در ۳۱ سالگی به دار آویخته شد. درباره او گفته شده است که در جوانی خود را از نعمت‌های زندگی محروم و به شیوه مرتاضان هندی سختی و محرومیت می‌کشید. پدرش میرزارضا بزار شیرازی بود و زمانی که سیدعلی محمد کودک بود، درگذشت و او نزد دایی‌اش که به تجارت مشغول بود، در بوشهر پرورش یافت. زمانی که به حد بلوغ رسید، به خواندن ادبیات فارسی و عربی پرداخت و سپس به جرگه طلاب علوم دینی درآمد اما به طور رسمی طلبه نشد و مانند آن‌ها در مدرسه‌ای مخصوص درس نخواند؛ بلکه در هر فرصتی چیزی از علوم ادبی را نزد اشخاص می‌خواند.

سیدعلی‌محمد مدتی که در بوشهر بود، ضمن داد و ستد، اوقات فراغتش را به مطالعه کتاب‌های دینی، ریاضت و چله‌نشینی می‌پرداخت. از این رو همیشه تنها به سر می‌برد و به قدری در بعضی از این امور افراط می‌کرد که بستگانش تصور می‌کردند، هوای بسیار گرم بوشهر باعث پریشانی و پراکنده‌گویی‌اش شده است. پس پیشنهاد کردند که او را از آن‌جا به عتبات عراق بفرستند، شاید که دگرگونی در احوالش پیش بیاید و تغییر مکان باعث تغییر رفتارش شود. با این اوصاف سیدعلی محمد در سال ۱۲۵۵ در سن بیست سالگی به سوی کربلا عزیمت کرد و در آن‌جا با بعضی از شاگردان سیدکاظم رشتی آشنا و سپس در کلاس درس او حاضر شد و چون مقدمات عربی مثل صرف و نحو و اصول فقه را تا حدودی در شیراز فرا گرفته بود، توانست برای ۳ تا ۴ سال در زمره شاگردان او در آید. دوران حضور سیدعلی محمد در کربلا مصادف با تعلیمات و تبلیغات وسیع شیخیان بنابر توصیه سیدکاظم رشتی بود که می‌گفت: «ظهور امام غایب بسیار نزدیک است» و مدام سفارش می‌کرد که:

«زود است که پس از من امام غایب آشکار شود و بر یکایک شما لازم است که شهرها را بگردید و ندای امام غایب را اجابت کنید.»

به تبع، سیدعلی محمد شیرازی نیز این سخنان را بارها از سیدکاظم رشتی شنیده بود. این مژده‌ها و سخنان در مورد نزدیک بودن زمان ظهور امام غایب، پیروان سیدکاظم را بیش از دیگران برای پذیرفتن ندایی که خبر ظهور بدهد، آماده می‌کرد.

سیدکاظم رشتی در اواخر عمر به شاگردانش می‌گفت که امام غایب در بین شماست، در شهرها پراکنده شوید و امامتان را پیدا کنید. پس برخی از آن‌ها عازم شهرهای دیگر شدند؛ از جمله ملاحسین بشرویه که در دوران اواخر عمر سیدکاظم به دنبال یافتن امام غایب به اصفهان رفته بود.

درباره ملاحسین بشرویه‌ای این شهرت وجود دارد که او مأموری از جانب سازمان اطلاعات انگلستان بود که وظیفه داشت در این خصوص به جست‌وجو و تفحص بپردازد. ملاحسین اهل بشرویه از توابع خراسان بود.

البته همه محققان با این نظر موافق نیستند و نقش روسیه را در این قضیه پررنگ‌تر از انگلیسی‌ها می‌دانند اما این مسئله که روس‌ها در این امر پیشدستی کرده‌اند یا جانشین سید کاظم یافته انگلیسی‌ها بوده است، در مقایسه با آثار بهائیت بر جامعه مسلمانان چندان اهمیتی ندارد. بدیهی است که در آن برهه از زمان هر دو کشور روسیه و انگلستان به دلیل شناخت جامعه شیعی و نفوذ روحانیت در آن به دنبال یافتن راه حلی از درون اعتقادات شیعه بودند، پس نه تنها هنگام پیدایش این فرقه از جانب رقیب به مبارزه با آن نپرداختند؛ بلکه با آن همراهی و در جهت مقاصد خود از آن بهره‌برداری کردند، در واقع این سیاست پیوسته و قالب این دو کشور بود.

*** محمود محمود: انگلیسی‌ها در قرن نوزدهم چندین امام زمان برای ایرانیان تراشیدند ولی هیچ یک جانی نگرفت، پیروان میرزا علی‌محمد باب حتی دست به شمشیر هم بردند، فایده نکرد.**

کینیاز دالگورکی از ماموران روسیه تزاری بود که به ایران آمد و نامش را تغییر داد و سپس به عراق رفت و در حلقه شاگردان سیدکاظم رشتی درآمد و در همانجا محمدعلی باب را برای اجرای نقشه خود مناسب دید.

در میان افراد مختلف سیاسی و ادبی این دو کشور، از کینیاز دالگورکی روسی و به خصوص ادوارد براون انگلیسی به عنوان دو عامل مهم روس و انگلیس در پیدایش، دوام و بقای این فرقه باید به طور ویژه یاد کرد.

درباره نقش روس‌ها در ایجاد این فرقه مطالب بسیاری گفته شده است اما از نقش مهره‌های انگلیسی کمتر سخنی به میان رفته است. حتی درباره برخی از این مهره‌ها به گونه‌ای عمل شده است که ایرانیان غافل از عملکرد پنهان آن‌ها خود را مدیون و وامدارشان حس کرده و از آن‌ها همانند ادوارد براون چهره‌هایی قابل تقدیر ساخته‌اند.

اما به قول محمود محمود:

انگلیسی‌ها در قرن نوزدهم چندین امام زمان برای ایرانیان تراشیدند ولی هیچ یک جانی نگرفت، پیروان میرزا علی‌محمد باب حتی دست به شمشیر هم بردند، فایده نکرد: چون که در زمان حاجی میرزا آقاسی علم کردند ولی صدارت او دوامی نکرد، محمدشاه مرد و حاجی خلاص شد، رفت در حضرت عبدالعظیم بست نشست تا رندان اسباب مسافرت او را به عتبات فراهم کردند. میرزا تقی‌خان امیرکبیر با شناختی که از استعمار و برنامه‌هایش داشت و آگاهی به نفوذ و حضور عوامل استعمار در میان دولت و جامعه در دوره صدارت خود فتنه باب را خوابانید و آن‌ها را قلع و قمع کرد و خود او نیز برای سیاستی که در پیش گرفته بود وجودش غیرلازم بود او را هم از بین بردند. در زمان میرزا آقاخان نوری پیروان باب باز جنبشی کردند ولی این بار سخت مجازات دیدند و دیگر قد علم نکردند ولی پروفسور براون تا این اواخر هم سنگ آن‌ها را به سینه می‌زد و برای آن‌ها همیشه نوحه‌خوانی می‌کرد.

سید علی محمد به روایت اسناد انگلستان

در سند موجود در بایگانی وزارت امورخارجه انگلستان، به تاریخ ۲۱ژوئن ۱۸۵۰ که توسط یکی از عوامل انگلیسی از تهران به لندن و خطاب به «لرد پالمرستون» فرستاده شد، آمده است:

«جناب لرد پالمرستون برحسب تعلیمات جناب لرد، اینجانب افتخار دارد شرحی را درباره سلک جدید «باب» ارسال دارم. مطالب محتوی در شرح شماره یک، از شرحی گرفته شده که توسط یک تن از مریدان باب به من داده شده است و البته من شکی در صحت آن مطالب ندارم... در یک جمله، این ساده‌ترین مذهب است که اصول آن در ماتریالیسم، کمونیسم و لاقیدی نسبت به خیر و شر کلیه اعمال بشر خلاصه می‌شود...»

*** جناب لرد پالمرستون برحسب تعلیمات جناب لرد، اینجانب افتخار دارد شرحی را درباره سلک جدید «باب» ارسال دارم. در یک جمله، این ساده‌ترین مذهب است که اصول آن در ماتریالیسم، کمونیسم و لاقیدی نسبت به خیر و شر کلیه اعمال بشر خلاصه می‌شود...**

در یکی دیگر از همین گزارش‌ها مأمور انگلیس به مسایل مورد توجه بابیت این‌گونه اشاره می‌کند:

«باب اعلام می‌دارد که تا این لحظه کلیه اصول اسلام درباره نماز و روزه و حلال و حرام در خوردنی‌ها واجب بوده است ولی اکنون بر وی مقدر شده است تا اعلام دارد که نماز واجب نیست. هرکس ممکن است برحسب تمایلات خود نماز بخواند یا نخواند، ولی در واقع هرکس باید همیشه به خدا یا به الوهیت فکر کند. روزه سی روز ماه رمضان و سایر روزه‌ها همه منسوخ و ملغی است و همه گونه غذایی حلال به‌شمار می‌رود.

دادن صدقه نسبت به همه جائز است. ولی بین بابی‌ها مال باید همیشه مشترک بوده باشد و هیچ کس نباید از دیگری ثروتمندتر باشد. همه مردم یکسان هستند و بین حلال و حرام آن‌طور که بین مسلمانان رایج است، تفاوتی نیست. در آیین بابیت آمیزش جنسی بسیار آمیخته با هرج و مرج است... یک مرد و یک زن تا هر وقت... مرد ممکن است بی‌اندازه زن داشته باشد، زن هم همین اجازه را دارد. ضبط اموال کلیه کسانی که بابی نیستند مجاز است.»

در کنار اسناد مربوط به انگلستان سوای ظن و گمانی که نسبت به وابستگی اطرافیان سید علی محمد باب به روسیه وجود دارد، برخی خود سید علی محمد را مورد توجه روس‌ها می‌دانند.

زمانی که سید علی محمد به اعدام محکوم شد، این قونسول روسیه بود که به توصیه تزار تلاش کرد تا مگر مانع اعدام او شود اما نتوانست.

همچنین در کتابی که عباس افندی ملقب به عبدالبهأ، پسر میرزا حسینعلی نوری (بهأ الله) به عنوان «مقاله سیاح»، نوشته است، روس‌ها روز دوم نسبت به ثبت واقعه قتل علی محمد با اعزام یک نقاش به اتفاق قونسول روسیه به محل خندق اقدام کردند و نقاش تصویر آن دو جسد را به وضعیتی که کنار خندق افتاده بودند، کشید.

چنین گزارش‌هایی نشان می‌دهد که در آن برهه از زمان مسئله بابی‌ها و ایجاد جریانی برخلاف آموزه‌های اسلام تا چه حد برای دو دولت انگلستان و روسیه مهم و حیاتی بوده است.

واکاوی تاریخ سینمای ایران ■ سعید مستغاثی

کانون سینمایی اشرف پهلوی

جریان موج نو سینمای ایران به تشکیل جمعی با نام «کانون سینماگران پیشرو» انجامید که در کتب مختلف تاریخ سینمای ایران مورد اشاره قرار گرفته، اما همچنان اشتباه گذشته در تحلیل جریان شبه روشنفکری سینمای ایران تکرار شده و این تشکیلات را حامی‌سینمای آوانگارد و مستقل معرفی کرده اند!

این در حالی است که موسسان کانون سینماگران پیشرو اغلب از وابستگان دربار بودند، از جمله بهمن فرمان آرا که هم مدیر بخش تولید «شرکت گسترش صنایع سینمایی ایران» (وابسته به اشرف پهلوی) بود و هم در دفتر «تل فیلم» تلویزیون شاهنشاهی حضور فعال داشت.

این دو نهاد دولتی واقع بوده است. بنابراین شبهه نداشتن مجوز این کانون از سوی وزارت فرهنگ و هنر که در برخی نوشته‌ها و تاریخ نگاری‌ها آمده، اساسا باطل به نظر می‌آید.

همسفره ای‌های اشرف در سینمای طاغوت

روابط شخصی اشرف با برخی به اصطلاح هنرمندان، بازیگران و فیلمسازان، کوس رسوایی او را در همه محافل فرهنگی و هنری به صدا درآورد. علاقه اشرف پهلوی به برخی از آنها به حدی بود که حتی از عشق و علاقه شخصی خویش نیز مایه می‌گذاشت. از جمله این افراد در عرصه به اصطلاح هنر ایران داریوش اقبالی، بهروز وثوقی و مسعود کیمیایی بودند.

پرویز ثابتی، مدیر کل اداره سوم ساواک در کتابی که چندی است بعد خواهید خواند!!

اما این رسوایی ارتباط میان اشرف و بهروز وثوقی آنچنان در میان جامعه ایران آن روزگار پیچید که شخص محمد رضا، دستور به پایان آن داده و در این مسیر ساواک و حتی نخست وزیر وقت، هویدا به میدان آمده و قرار شد با همکاری برخی عوامل سینمایی و با بوجود آوردن زمینه‌های ارتباط بهروز وثوقی و گوگوش (خواننده و رقاص معروفه آن زمان)، پای او را از دربار و خلوت اشرف پهلوی ببرند. عباس شباویز مدیر «آریانا فیلم» و از عوامل سینمایی که در جریان این ماجرا بود، در مصاحبه با نگارنده در این باره گفت:

«... قضیه زوج هنری شدن بهروز وثوقی و امثال گوگوش، برمی‌گشت به روابطی که بهروز درون دربار پیدا کرده بود. او با اشرف رابطه داشت و مرتب به دربار رفت و آمد می‌کرد. افتضاحش بالا آمده بود و دربار می‌خواست که این ماجرا یک جوری تمام شود که به حیثیت دربار شاه لطمه نخورد. گویا خود شاه هم وارد قضیه شده بود. قرار شد که یک جوری رابطه بین بهروز وثوقی و گوگوش برقرار شود و آنها در فیلم‌های مشترک بازی کنند. فیلم‌هایی مانند «ممل آمریکایی» و «ماه عسل» و «همسفر» و ...تدارک دیده شد. کم کم به هم علاقه‌مند شدند در حالی که گوگوش، هنوز به طور رسمی‌همسر محمود قربانی، صاحب کاباره میامی‌بود. برای اینکه این وصلت صورت بگیرد هویدا نخست وزیر هم وارد میدان شد و طلاق گوگوش از قربانی گرفته شد تا روابطش با وثوقی عملی تر شود!! به این ترتیب پای بهروز وثوقی هم از دربار و اشرف کوتاه شد. اما به قیمت معروف تر شدن و توی بوق رفتن بیشتر او...»

و بالاخره مسعود کیمیایی، نفر سوم مورد علاقه اشرف پهلوی بود که تقریبا همه فیلم‌های خود را درون دربار شاه، یا موسسات وابسته به آن ساخت. او که در فیلم «ضربت» ساموئل خاچیکیان، به عنوان دستیار صحنه حضور داشت و تماشاگران صحنه را مراقبت می‌کرد که ناگهان داخل میدان فیلمبرداری نشوند و در فیلم «خداحافظ تهران» همین کارگردان نیز از سوی برادران اخوان(ازعوامل تبلیغاتی شاه) به عنوان دستیار به خاچیکیان تحمیل شد، بالاخره کار فیلمسازی اش را با همین اخوان‌ها شروع کرد و با استودیوهای تحت پوشش اشرف پهلوی مانند «آریانا فیلم» (برای فیلم «قیصر») و «سازمان سینمایی پیام» (برای فیلم «رضا موتوری») کارش را ادامه داد. ۳ فیلم «بلوچ» و «خاک» و «گوزنها» را برای تهیه کننده بهایی مهدی میثاقیه و با کمک دستگاههای امنیتی شاه ساخت و فیلم روشنفکرانه اش یعنی «غزل» را هم برای «تل فیلم» تلویزیون شاهنشاهی جلوی دوربین برد و «داش آکل» را برای برادران رشیدیان و «سینما تئاتر رکس» آنها که از پیشانی سفیدترین جاسوسان انگلیس بودند، کارگردانی کرد. در آخر هم به عنوان مصاحبه با وی و به نام «در دامگه حادثه» انتشار یافته، به عشق میان اشرف و برخی از این افراد مانند داریوش اقبالی اشاره می‌کند که حرارتش تا آن حد بوده که به هنگام بازداشت داریوش، اشرف شخصا با ثابتی تماس گرفته و برای آزادی وی بیش از ده دقیقه پشت تلفن، وساطت نموده و گریه کرده اما به دلیل اینکه دستور از طرف شاه بوده و ثابتی پس از کسب تکلیف دوم هم همان دستور را دریافت می‌کند، داریوش اقبالی (به دلیل اعتیاد شدید و حمل و نگهداری مواد مخدر) همچنان در زندان باقی می‌ماند.

اما علاقه اشرف به بهروز وثوقی اساسا باعث ارتقاء وی از یک هنرپیشه دست چندم به بازیگر نقش‌های اول و به اصطلاح جوان اول آن دوران گردید. برخی اخبار و شواهد حکایت از آن دارد که اساسا بازی وثوقی در «قیصر» و معروفیت پس از آن، مدیون اشرف و سفارشات و حمایت‌های او بوده است.

او که با فیلم «صد کیلو داماد»، بازی در فیلم‌ها را شروع کرده بود با فیلم‌های ضعیف و سخیفی همچون «گل گمشده»، «فرشته ای در خانه من»، «دختر ولگرد»، «لذت گناه»، «دزد بانک» و «عروس دریا» و ... ادامه داد و اوج کارهایش دو فیلم ناموفق از ساموئل خاچیکیان یعنی «خداحافظ تهران» و «من هم گریه کردم» بود تا اینکه هنگام کار در همان فیلم «خداحافظ تهران» ، توسط برادران اخوان (تهیه کنندگان فیلم) برای اولین فیلم مسعود کیمیایی یعنی «بیگانه بیا» در نظر گرفته شد و در دومین فیلمش به نام «قیصر» نیز به عنوان نقش اول حضور پیدا کرد. باد کردن بهروز وثوقی از این پس توسط استودیوهای وابسته به اشرف پهلوی انجام گردید و توسط خود اشرف به دلیل علاقه زیاد به وی پی گرفته شد.

ابتدا عباس شباویز و «آریانا فیلم» و سپس علی عباسی در «سازمان سینمایی پیام» (از دیگر استودیوهای وابسته به اشرف)، همچنین برادران رشیدیان در موسسه «سینما تئاتر رکس»، مهدی میثاقیه در استودیوی خودش و بهمن فرمان آرا به عنوان مدیر تولید «شرکت گسترش صنایع سینمایی ایران» و ...از جمله افراد درباری و وابسته به اشرف پهلوی بودند که بهروز وثوقی را برای رساندن به جایگاه یک هنرپیشه معروف، حمایت کردند و مجلات و روزنامه‌های وابسته نیز این رشد بادکنکی(که فردی را از یک بازیگر دست چندم فیلمفارسی‌های سخیف به چهره یک هنرپیشه به اصطلاح صاحب سبک تبدیل نماید) را پوشش دادند.

محمد علی فردین از دست اندرکاران آن روز تشکیلات فیلمفارسی درباره ارتباط بهروز وثوقی با اشرف و دربار و تاثیر آن ارتباطات در رشد وثوقی در گفت و گویش با عباس بهارلو گفت:

«... مدت زیادی بهروز با اشرف بود و با دربار ارتباط پیدا کرد... اسم بهروز را از این به بعد سر زبان‌ها انداختند. همین‌طور در فستیوال‌هایی که بهروز جایزه می‌گرفت بدون ارتباط با این ماجرا نبود...»

رابطه شخصی و خصوصی اشرف با بهروز وثوقی تا آنجا بالا گرفت که با صلاحدید ساواک، قرار شد با کمک همین استودیوها و افراد، رابطه‌ای زورکی بین وثوقی و یک خواننده/ رقاص دربار دیگر به‌وجود آید تا ارتباط وی با اشرف قطع شود. شرح این پاانداری سینمایی را در صفحات بعد خواهید خواند!!

***پرویز ثابتی مرد شماره ۲ ساواک در کتاب «در دامگه حادثه» از جمله خاطراتی که از اشرف پهلوی نقل می‌کند، اشاره به تماس تلفنی او برای آزادی مسعود کیمیایی دارد. خود ثابتی درباره این حساسیت اشرف نسبت به کیمیایی در همان کتاب می‌گوید کیمیایی اصلا دستگیر نشده بود بلکه به خاطر دعوا با زنش از خانه رفته بود.**

چگونه ساواک پای وثوقی را از دربار برید؟!

از راست بهروز وثوقی، اشرف پهلوی و فرح/ رسوایی ارتباط میان اشرف و بهروز وثوقی آنچنان در جامعه پیچید که شخص شاه دستور به پایان آن داد و هویدا به همراه ساواک برای بریدن پای وثوقی از دربار به میدان آمدند.

*** عباس شباویز مدیر آریانا فیلم: قضیه زوج هنری شدن بهروز وثوقی و امثال گوگوش، برمی‌گشت به روابطی که بهروز درون دربار پیدا کرده بود. او با اشرف رابطه داشت و مرتب به دربار رفت و آمد می‌کرد. افتضاحش بالا آمده بود و دربار می‌خواست که این ماجرا یک جوری تمام شود که به حیثیت دربار شاه لطمه نخورد.**

****

***بهمن فرمان آرا مدیر تولید یکی از مهم‌ترین و محوری ترین موسسات و نهادهای سینمایی دوران طاغوت به نام «شرکت گسترش صنایع سینمایی ایران» با نام اختصاری فیتیسی (متعلق به اشرف پهلوی و شوهر سومش بوشهری پور) بود تا اشخاصی همچون خسرو هریتاش و عباس کیارستمی‌و بهرام بیضایی با برخی از مطرح ترین فیلم‌های دهه‌های ۴۰ و ۵۰ این سینما مانند «ملکوت»، «گزارش» و «کلاغ» در این شرکت مطرح شده و به سینمای ایران وارد شوند.**

ضمن اینکه وی چند سال هم در همان تلویزیون به اصطلاح ملی ایران متعلق به رضا قطبی(پسر دایی فرح دیبا) برنامه سینمایی تهیه و اجرا کرد که در یکی از همان برنامه‌ها با تبلیغ و تجلیل از فیلم ضد اسلامی«محلل» و کارگردانش، دین خود را به طرح توطئه صهیونیستی اسلام زدایی در کشور، ادا نمود.در واقع می‌توان فرمان‌آرا را یکی از وابسته ترین عوامل سینما در ایران دانست که از درون کانون‌های قدرت دربار، دفتر فرح و سازمان‌های وابسته به اشرف (خواهر دوقلوی شاه)، بیرون آمده و واسط اهرم‌های این کانون‌های قدرت در سینمای ایران به شمار می‌آمد.

بهمن فرمان آرا مدیر تولید یکی از مهم‌ترین و محوری ترین موسسات و نهادهای سینمایی دوران طاغوت به نام «شرکت گسترش صنایع سینمای ایران» با نام اختصاری فیتیسی (متعلق به اشرف پهلوی و شوهر سومش بوشهری پور) بود تا اشخاصی همچون خسرو هریتاش[1] و عباس کیارستمی[2] و بهرام بیضایی با برخی از مطرح ترین فیلم‌های دهه‌های ۴۰ و ۵۰ این سینما مانند «ملکوت»، «گزارش» و «کلاغ» در این شرکت مطرح شده و به سینمای ایران وارد شوند.

در واقع «شرکت گسترش صنایع سینمای ایران» از طرفی در برخی استودیوهای سینمایی مانند «آریانا فیلم» (متعلق به عباس شباویز) و«سازمان سینمایی پیام»(متعلق به علی عباسی) سرمایه‌گذاری کرده و فیلم‌های مختلف اعم از فیلمفارسی و آثار به اصطلاح موج نو می‌ساختند و از سوی دیگر خود راسا به تهیه فیلم در ایران (به صورت مشارکتی با کمپانی‌های خارجی و یا بدون مشارکت آنها) اقدام می‌کرد.

نکته دیگر اینکه در اغلب فیلم‌های «کانون سینماگران پیشرو» یا مشارکت اداره کل سینمایی وزارت فرهنگ و هنر وجود داشته و یا همکاری تل فیلم و در واقع کانون یاد شده همواره مورد حمایت

*** علاقه اشرف به بهروز وثوقی اساسا باعث ارتقاء وی از یک هنرپیشه دست چندم به بازیگر نقش‌های اول و به اصطلاح جوان اول آن دوران گردید. برخی اخبار و شواهد حکایت از آن دارد که اساسا بازی وثوقی در «قیصر» و معروفیت پس از آن، مدیون اشرف و سفارش‌ها و حمایت‌های او بوده است.**

موسسان کانون سینماگران پیشرو اغلب از وابستگان دربار بودند، از جمله بهمن فرمان آرا که هم مدیر بخش تولید «شرکت گسترش صنایع سینمایی ایران» (وابسته به اشرف پهلوی) بود و هم در دفتر «تل فیلم» تلویزیون شاهنشاهی حضور فعال داشت.

برای فیلم به اصطلاح انقلابی اش («سفر سنگ») از مهرداد پهلبد (شوهر شمس پهلوی) پول گرفت!

اما پرویز ثابتی عنصر معروف رژیم شاه و مرد شماره ۲ ساواک در همان کتاب «در دامگه حادثه» از جمله خاطراتی که از اشرف پهلوی نقل می‌کند، اشاره به تماس تلفنی او برای آزادی مسعود کیمیایی دارد. خود ثابتی درباره این حساسیت اشرف نسبت به کیمیایی در همان کتاب می‌گوید:

«... یک شب والاحضرت اشرف به من تلفن زد که این مسعود کیمیایی را برای چه گرفته اید؟ گفتم ما مسعود کیمیایی را نگرفته‌ایم. پرسید از کجا می‌دانی که نگرفته اید؟ گفتم برای اینکه روالی داریم و آن، این است که آدم‌های معروف را اگر بخواهند بازداشت کنند، قبلا به من می‌گویند و اطلاع می‌دهند که می‌خواهیم فلانی را دستگیر کنیم یا اگر تصادفی چنین کسی را بگیرند، فوری به من می‌گویند. به همین دلیل می‌گویم نگرفته اند. باز اگر می‌خواهید من تحقیق می‌کنم و به شما خبر می‌دهم. فرستادم شهربانی و ژاندارمری و زندان‌ها پرسیدند و همه گفتند: چنین فردی در زندان نیست! عاقبت، همکاران ما رفته بودند خانه کیمیایی که بپرسند چی شده؟ در آنجا زن کیمیایی گفته بود که بله! مسعود صبح خانه بود و با هم جر و بحث داشتیم و قهر کرد و رفت و هنوز نیامده! و الان ساعت حدود ۱۰ شب است و بهروز وثوقی هم چند بار تلفن زده و گفتم از او خبری ندارم و نمی‌دانم کجاست؟ موضوع را به من گفتند و من به اشرف تلفن زدم و گفتم: عرض کردم که نگرفته ایم و ایشان با زنش دعوایش شده و از خانه رفته و نیامده و بهروز وثوقی که این گزارش را به شما داده، ناصحیح است! گفت: بهروز وثوقی به من نگفته است. گفتم تحقیقات ما نشان می‌دهد که بهروز وثوقی این خبر را به شما داده است...»

---

۱ - خسرو هریتاش از بهاییان تحصیل کرده آمریکا بود که با حمایت سرمایه داران بهایی مانند مهدی میثاقیه کارش را شروع کرد و برخی از مستهجن ترین فیلم‌های تاریخ سینمای ایران مانند «برهنه تا ظهر با سرعت» را برای ضربه زدن به جامعه مسلمان ایران ساخت.

۲ - عباس کیا رستمی کارش در عرصه سینما را با ساخت تیتراژ فیلم «قیصر» مسعود کیمیایی شروع کرد. سپس به کانون فکری پرورش کودکان و نوجوانان رفت و فیلم‌هایی کوتاهی همچون «مسافر» را ساخت. اولین فیلم بلند سینمایی‌اش «گزارش» در سال ۱۳۵۶ بود. اما سینمای کیارستمی‌در سالهای پس از پیروزی انقلاب اسلامی‌مطرح شد. او با فیلم‌هایی که درباره کودکان می‌ساخت، شهرت تازه‌ای برای خود بدست آورد. آثاری مانند «همسرایان»، «خانه دوست کجاست» و «مشق شب» که همگی جوایز جشنواره فیلم فجر را کسب کردند، از آن جمله بودند. او با فرارفتن از سینمای کودکان و توجه به سفارش‌های جشنواره ای در این گونه جشنواره‌ها، بیشتر مطرح گردید . سفارش‌هایی که بیشتر بر تبلیغ تفکرات اومانیستی و سکولاریستی غرب تاکید داشت. همان که کیارستمی‌در اغلب فیلم‌های بعدی اش در نظر گرفت، فیلم‌هایی همچون «زندگی و دیگر هیچ»، «زیر درختان زیتون» و«طعم گیلاس» که جوایز متعددی از این گونه جشنواره‌ها نصیب او ساخت. کاراکترهای او در «طعم گیلاس» به پوچ گرایی مفرطی رسیدند تا حدی که انسان شرقی را در سردرگمی‌پایان ناپذیری تصویر نمودند. علیرغم این سفارشی سازی برای جشنواره‌ها، پس از فیلم «طعم گیلاس» به طور نامحسوسی شاهد افول کیارستمی‌حتی در این‌گونه عرصه‌ها بودیم. فیلم‌های بعدی او «باد هر کجا بخواهد می‌وزد»، «آ.ب.ث آفریقا»، «ده» و «پنج» به تدریج نزول چشمگیر کیارستمی‌را حتی در سینمای خودش به رخ کشید. به اعتقاد بسیاری از کارشناسان و منتقدان سینما، دیگر از آن کیارستمی که فیلم‌هایی همچون «خانه دوست کجاست؟» می‌ساخت، جز نامی‌برجای نمانده است.